**اخلاق در خانواده**

پدید آورنده : ، صفحه 28

|  |
| --- |
| **اخلاق در خانواده(1)**  **در مسیر عفت ورزی[1]**  **اکبر یدالله پور**  **راه رسیدن به عفت و حفظ پاک دامنی برای جوان، در اوج قدرت جنسی، چیست؟**  آیین جاودانه و آسمانی اسلام که دستورهایی سعادت بخش برای بشر دارد، نهاد خانواده را کانونی مقدس، پایدار، عاطفی و پاک، ترسیم کرده است تا مهمانی که به عنوان همسر، وارد زندگی می شود، با آرامش، عزت، محبت و شادمانی، مجموعه ای رو به گسترش را اداره کند. خداوند در قرآن مجید به پدران و مادران مسلمان دستور می دهد فرزندانشان را که هنوز متأهل نشده اند، به این امر مقدس تشویق و زمینه های زندگی سالم و حیات طیبه را برای آنان فراهم کنند.  اسلام برای کسانی که شرایط ازدواج را ندارند نیز، راهکار بسیار ارزشمندی معرفی می کند. راهکاری که هم اجراشدنی است و هم پشتوانه ای بزرگ برای ورود به عرصه زندگی اجتماعی در آینده؛ و درعین حال، آرامش اعضای خانواده را هم تأمین می سازد. این راهکار مهم، عفت ورزی است.  عفت ورزی که لازمه زندگی سالم، بانشاط و آرام است، تنها در سایه دین به دست می آید و به کمک خرد و اندیشه، رشد می کند و کمال می یابد. هر انسانی نیازمند این آموزه هاست و پشت کردن به این آموزه ها، موجب سست شدن پیوند های خانوادگی، دخالت دیگران در عرصه زندگی، پیدایش اختلاف، بی اعتمادی به یکدیگر، مبتلا شدن به بیماری های روحی ـ روانی، وسواس، سوءظن و... خواهد شد.  البته عفت و حجاب، دو بحث جداگانه اند. در عفت ورزی، هم پوشش ظاهری رعایت خواهد شد و هم مسائل معنوی و روحی. ازاین رو، هم کسانی که پوشش دینی را رعایت می کنند و هم آنان که در پوشش خویش، کمی سهل انگارند بدان نیازمندند.  **1. عفت دل**  یکی از موارد بسیار مهمی که پیوند خانوادگی را پایدار می سازد، رعایت عفت دل است. خانه ای که تار و پود آن از عشق و محبت ساخته نشود، در برابر توفان های سهمگین و لرزش های فراوان، پایدار نیست. خانه ای که در آن، افراد فراوانی حضور دارند و معشوق یا عاشق احساس نمی کند که آن خانه برای سکونت و آرامش وی آماده است، ثبات نخواهد داشت.  همسر، باید در حریم دل، تنها همسرش را راه دهد و غیر از او، به هیچ نامحرمی اجازه ورود ندهد؛ چه رسد به سکونت در آن. کسانی که قبل از ازدواج، این حریم را می شکنند و با دیگران رابطه دوستانه برقرار می کنند، پایه های زندگی آینده خود را سست می کنند.  امروزه، گریز جوانان از ازدواج و میزان بالای گسست خانواده ها و طلاق، نتیجه راهکارهای طراحان ناصالح جامعه انسانی است که زندگی بشر صنعتی را این گونه ترسیم کرده اند و حضور بی پروای زن و مرد را در کنار هم، با بی بندوباری ها و رعایت نکردن حریم ها، رشد و ترقی بشر پنداشته و انسان را در پاسخ دادن به غرایز جنسی آزاد گذاشته اند.  مرد شایسته، عرصه دلش را در اختیار زن شایسته قرار می دهد و جز او را به این حرم راه نمی دهد و فضای اندیشه و دلش را تنها به صفای او آرامش می بخشد. زن شایسته نیز چنین می کند و اگر این گونه شد، خداوند از فضل خویش، آنان را بی نیاز خواهد کرد و این وعده خدا حتمی است که فرمود: «زنان پاک، برای مردان پاک هستند». (نور: 26)  **2. عفت نگاه**  خداوند در قرآن مجید به دین باوران دستور می دهد چشمان خویش را بی پروا بر هرکس نگشایند. «به چشمانت بیاموز که هر کس، ارزش دیدن ندارد»؛ زیرا چشم انسان، گذرگاه واردات دل و فکر اوست.  نگاه به نامحرم، زمینه فساد را فراهم می کند و حرام شمرده شده است؛ چه تصویر باشد و چه فردی در کنار انسان، و عجیب است که انسان ها را می توان از روی چشم های عفیف یا غیرعفیف شان، شناخت. چشمان عفیف، باحیا و ارزشمندند، ولی چشم دریده، ادب نگاه نمی دارد.  انسان موفق، به هر چه می رسد، بی پروا چشم نمی گشاید، بلکه نگاه خویش را محدود می سازد. کسی که عفتِ نگاه نداشته باشد، چه بسا به بی عفتی در عرصه های دیگر نیز دچار شود. این عفت ورزی، خاص مردان نیست، بلکه زن هم باید عفت را رعایت کند، گر چه بیماری چشم چرانی، بیشتر در مردان رایج است. مردان، با چشمانشان به دام می افتند و زنان، با گوش هایشان.  **3. عفت کلام**  عفت نگاه، پرهیز از نگاه های آلوده است که نتیجه این پرهیز، پاکی دل و اندیشه از واردات ناشایست است، ولی عفت کلام، پاک ساختن عرصه صادرات دل است. آنان که بی پروا از هر چه بخواهند، سخن می گویند، هر واژه ای را بر زبان می آورند و در پردازش سخنان خویش، محاسبه دقیقی ندارند، نه خویش را حرمت و ارزش می نهند و نه مخاطب را.  برخی افراد، به خود اجازه نمی دهند سخنان ناشایسته بیان کنند و از سکوت در این موارد، شادمان ترند. این ویژگی، از سلامت روح و روانشان حکایت دارد. در مقابل، کسانی هم هستند که بسیار مشتاقند تا هر واژگانی را به کار گیرند و از هر موضوعی ـ حتی ناشایست ـ سخن گویند؛ این مسئله ، تربیت نادرست آنان را نشان می دهد.  انسان مؤمن، حق ندارد دیگران را مسخره کند، لقب زشت دهد، تهمت ناروا زند، افترا بندد، صدای خویش را بی اندازه بلند کند یا واژگان ناشایست به کار برد، که اگر چنین کند، از عرصه دین بیرون می رود و به خشم الهی دچار می شود.  **4. عفت دامن**  یکی از شناسه های مهم عفت، پاک دامنی است. پاک دامنی، از دوران نوجوانی و جوانی آغاز می شود و در دوران میان سالی و کهن سالی، ثمره اش به بار می نشیند. بدترین خیانت ها، خیانت در این عرصه است و غریزه جنسی، اگر درست مهار نشود، انسان را به ورطه های خطرناک می کشاند. در قرآن آمده است: «به زنا، نزدیک نشوید» (اسرا: 32)، یعنی حتی از لغزشگاه های این خطر باید دوری جست.  در قرآن مجید، برای جلوگیری از خطر فساد جنسی، این راهکارها معرفی شده است:  الف) آغاز تربیت جنسی از دوران کودکی و رعایت کردن دستورهای اخلاقی خانوادگی و زناشویی، از آغاز تولد کودک تا بلوغ.  ب) رعایت حریم میان نامحرمان و استفاده از پوشش مناسب.  ج) پرهیز از آمیختگی با نامحرمان.  د) دوری جستن از لغزشگاه هایی که انسان را به عرصه بی عفتی می کشاند.  هـ) محدود کردن عاطفه ورزی ها به کانون خانواده و دل نبستن به نامحرمان در جامعه.  **5. عفت شکم**  یکی از عوامل بدبختی انسان ها، بی پروایی در خوراک است؛ یعنی اینکه انسان هر چه بیابد، بخورد و از هر راهی، کسب ثروت کند. غذای حرام موجب شد که مسلمان نمایان در کربلا، در مقابل فرزند رسول خدا(ص) صف آرایی و به کشتن او افتخار کنند. امام حسین(ع) فرمود: «اگر نبود طعام های حرامی که شکم هایتان از آن پر گشته است، چنین بی پروا، در قتل من تلاش نمی کردید».  اگر نفس انسانی را به دو صورت مادی و ملکوتی ترسیم کنیم، تلاش افرادی که فقط برای پروار جسم می کوشند، فربه سازی نفس مادی را در پی دارد. آنان، همه همتشان این است که بیشتر ثروت اندوزند و شعله شکم افروزند و جسم خویش را در ناز نگه د ارند. به قول استاد علامه حسن زاده آملی: «آنجا که شکم دایر است، دل بایر است».  امام علی(ع) فرمود: «من که امیر شمایم، به قرصی نان جو بسنده می کنم. بدا به حال کسی که به خاطر شکم به دوزخ در افتد».  عفت شکم نیز در عفت و پاکی دل و روح، تأثیر فراوانی دارد. طعام آلوده، جسم را می آزارد و طعام ناپاک و غیرحلال، روح را. غذای حرام، روح را از پرواز بازمی دارد و خطرها را به حریم زندگی راه می دهد. ازاین رو، باید در غذایی که می خوریم، دقت کنیم.  جامعه امروز، در سن ازدواج، نوع زندگی اجتماعی و تحصیلی، بافت خانوادگی و فراوانی زمینه های گناه، با جامعه دیروز، متفاوت است. نوجوان دیروز، می توانست بدون شغل و تحصیلات عالی، ازدواج کند و در کنار خانواده خویش، روزگار بگذراند. در گذشته، زمینه های آلودگی صوتی و تصویری و... این قدر فراوان نبود. دوری از خانواده و آمیختگی دو جنس، تا این اندازه رواج نداشت و دسترسی به نامحرم، بدین آسانی امکان پذیر نبود.  دوست عزیز! انسان شایسته، در هر عصر و در هر عرصه ای، باید در مقابل آسیب ها و خطرها قد برافرازد و ناملایمی ها را هموار سازد. راهکار عفت، برای جامعه امروز، دیروز و فردا، گره گشاست.  پرهیز از گشاده دستی در نگاه کردن، پرهیز از گفتن یا شنیدن سخن ناروا، دوری از آمیختگی های بیجا و بی مورد، خودداری از خودنمایی و بدن نمایی، مواظبت از جسم، روزه داری برای تقویت اراده و کنترل نفس و تربیت جنسی صحیح، راهکار هایی هستند که غفلت از آنها، انسان را در همه زمان ها، به سقوط می کشاند.  صراط مستقیم سعادت و نجات، غافل نشدن از مکرهای شیطان است و تلاش همیشگی در راه بندگی کردن برای خدا.  **اخلاق در خانواده (2)**  **غیبت و تأثیر آن بر روابط خانواده**  **مرضیه رضاییان**  پیامبر اکرم(ص) فرمود: غیبت آن است که برادر خود را به چیزی یاد کنی که ناخوشایند اوست.  پرسیدند: اگر آنچه گفته شده واقعاً در آن شخص باشد، آیا باز غیبت است؟  فرمود: آنچه درباره او می گویی اگر در او باشد، غیبت است و اگر در او نباشد، بهتان است.[2]  حرمت غیبت، حکمی اجماعی و بلکه از ضروریات فقه است. صورت ملکوتی آن نیز همان است که در آیه 12 سوره مبارکه حجرات آمده است: «آیا یکی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ البته معلوم است که از آن تنفر دارید. پس، از خدا بترسید که همانا خداوند توبه پذیر و رحم کننده است».  امام صادق(ع) فرمود: غیبت کسی را مکن که [اگر کردی] غیبت تو را خواهند کرد. برای برادر دینی ات چاه مکن که خودت در آن می افتی.[3]  **نتایج ناخوشانید غیبت از دیگران**  **1. از بین رفتن روحیه برادری و دوستی**  گسترش غیبت در خانواده و اجتماع، روحیه برادری و اتحاد و صمیمیت را از بین می برد و خوش گمانی و اعتماد به یکدیگر را که نخستین شرط علاقه و الفت خانوادگی است، بر باد می دهد.  **2. دامن زدن به آتش فتنه و دشمنی**  غیبت در بسیاری از موارد، بر آتش فتنه در میان اعضای خانواده دامن می زند و بر کینه و دشمنی ها می افزاید؛ زیرا فاش شدن عیب های پنهانی دیگران، دستاویز فرصت طلبانی می شود که برای انتقام گرفتن و بر باد دادن حیثیت دیگران، لحظه شماری می کرده اند.  **3. نابودی شخصیت و حرمت افراد**  برخی افراد هنگامی که بر اثر غیبت، آبروی خود را در محیط خانواده، بربادرفته می بینند، دیگر دلیلی نمی یابند که از آن گناه دوری کنند. از این رو، بی پروا به آن گناه ادامه می دهند.  **4. بی اعتمادی اعضای خانواده و فامیل به یکدیگر**  با رواج غیبت بین خواهر و برادر، زن و شوهر، فرزندان، اقوام و بستگان، به تدریج روابط آنان تیره می شود و گاه به جدایی و قطع رابطه می انجامد و اگر چنین هم نشود و افراد به رفت وآمد خود ادامه دهند، روابطشان به صورتی بسیار تصنّعی و اجباری (مثلاً بین مادرشوهر و عروس) ادامه می یابد.  **اخلاق در خانواده (3)**  **هشدارهایی درباره غیبت (پیام کوتاه)**  **مرضیه رضاییان**  خدا که مثل بنده هایش بخیل نیست؛ در قبال یک بار پرهیز کردنت از غیبت،  هزاران هزار چیز به تو می بخشد. کمی به فکر خودت باشد. وعده های خدا  و ائمه(ع) دیر و زود دارد؛ اما سوخت و سوز ندارد!  تا کی دنبال سوژه های جدید غیبت می گردی؟  مگر کار و زندگی نداری؟ تا کی می توانی این خصلت زشت را  از این و آن مخفی نگه داری؟ بالاخره همه می فهمند که تو چه  آدم خائنی هستی! کمی به فکر شخصیت خودت باش !  انصاف بده! تو با عیب های  ریز و درشت خودت، چقدر از دیگران  ایراد می گیری؟ کمی هم به خودت  بپرداز و خودت را سین جیم کن  مگر تو غیبت فلانی را نمی کنی؛ چون از او  کینه به دل داری؟ چگونه دلت  می آید مفت و مجانی نیکی هایت را به پرونده  اعمال او بفرستی؟  آیا ارزش دارد به خاطر لحظه ای شادی و تفریح پوچ و بی فایده، به یاوه سرایی و بذله گویی و حرف زدن پشت سر این و آن بپردازی؟  آیا این همه کینه و نفرت به جامانده، ارزش این سرگرمی زودگذر را داشت؟  به هر سختی و زحمتی که شده، از امروز قول بده عنان زبانت را در اختیار و درباره هیچ کس، بی مقدمه سخن پراکنی نکنی!  فکر نکنی همین که خودت غیبت نمی کنی کافی است و در جمع آدم های علاف غیبت کن می توانی حضور داشته باشی!  به یاد داشته باش همان طور که غیبت کردن حرام است، گوش دادن به آن هم حرام است!  اگر هم در مجلسی بودی و غیبت شنیدی، باید از آن که غیبتش می شود، رفع اتهام کنی و خوبی هایش را بشماری!  پیامبر دلسوز ما، رد کردن غیبت از دیگران را باعث رفع شرّ و بدی از غیبت شونده می داند!  نتیجه دفاع از غیبت شونده در این دنیا، این است که دل ها به یکدیگر نزدیک می شود و فرد غیبت کننده که همیشه دنبال سوژه است، دیگر به خودش اجازه نمی دهد جلوی شما از کسی غیبت کند!  و همه روی شما طور دیگری حساب باز می کنند، حتی اگر برخی به شما بگویند چاپلوس، منافق، خائن و...  چه خوب می شد روزی برسد که همه تصمیم بگیرند تا مصلحتی بزرگ در میان نیست، به کار دیگران کار نداشته باشند و در زندگی و شخصیت دیگران تفحص نکنند! اما کو گوش شنوا!  **اخلاق در خانواده (4)**  **چرا غیبت**  **سمیه عزیزی**  پدربزرگ همیشه می گفت: «غیبت نکنید، شب شیطان می آید سروقتتان.» چقدر کابوس دیدیم آن شب هایی که با غیبت گذشته بود. راستش تا همین چند سال پیش یک غیبت کوچک هم راحت به دلمان نمی نشست. خیلی شب ها، همه توی یک اتاق می خوابیدیم که مبادا شیطان بیاید و... بعدها از همین ماجرا هم سوژه هایی برای غیبت بیرون آمد.  بررسی یک ناهنجاری فراگیر در جامعه ما  چه فرقی می کند که اسمش غیبت باشد یا حرف های خاله زنکی؟ مهم این است که تفریح بسیاری از ما ایرانی ها، این جور حرف هاست. مشابه غذا خوردن بعضی از ما که هر وقت بیکار می شویم، دل و روده یخچال را می ریزیم وسط و..  از بحث دور نشویم؛ جالب اینکه در همین کشور ما، درباره اینکه غیبت چیست و چه ضررهایی دارد، بحث های بی شماری شده است! برای مثال، مراجع تقلید، غیبت کردن را این گونه تعریف می کنند: «غیبت یعنی عیب مستور دیگران را بازگو کردن و باید شخص غیبت کننده را که کار حرام انجام می دهد، از آن نهی کرد.» در روایات اسلامی نیز غیبت کردن را حتی به «خوردن گوشت برادر مرده» همانند کرده اند.  اما در تعریفی دیگر، آنچه در بسیاری از جمع های زنانه و البته مردانه ما پیوسته اتفاق می افتد، این گونه تحلیل شده است: «غیبت را می توان انتقالی ظریف و زیرکانه دانست که ریشه در خشم فرو خورده فرد دارد. زمانی که به دلایل گوناگون نمی توانیم آشکارا ناراحتی خود را ابراز کنیم، به غیبت متوسل می شویم. در واقع غیبت می تواند ابراز خشم ما باشد، آنچه بنیان خانواده را بر هم می زند. گاه نیز خشم خود را با بیان شوخی ها و جوک هایی ابراز می کنیم که در آنها فرد مورد خشم ما به باد تمسخر گرفته می شود. این نوع تظاهرات در وهله اول از دید دیگران، نشان دهنده خشم نیستند، اما در واقع راه های متفاوت ابراز عصبانیت محسوب می شوند».  در واقع ما با نکوهش و غیبت افراد و توهین به شخصیت آنان، می خواهیم به هویتی بالاتر برسیم. بالاتر بودن هم که جزو آرزوهای اولیه همه است و غیبت کردن هم ساده ترین راه ایجاد چنین توهمی. پس همچنان مشغولیم!  **اخلاق در خانواده (5)**  وقتی بهار مهرورزی، با غیبت به خزان دل ها مبدل می شود!  الهام رضایی  باز فرصتی دست می دهد تا دیدارها تازه گردد و خزان فراموشی که به واسطه مشغله های کاری و هیاهوی زندگی بر دل ها سایه افکنده بود، به بهار سبز مهربانی و مهرورزی مبدل شود. از هر دری سخن به میان آمد و ناگاه پیشرفت دور از انتظار و بالاتر رفتن ناگهانی سطح زندگی عمو نُقل مجلس شد. لب ها به حرکت درآمدند: دیدی چه پیشرفتی کردند! تازگی ها چقدر خودشان را می گیرند! جواب سلام هایمان را هم به زور می دهند! هر روز یک مدل لباس! می خواهند دل ما را بسوزانند!  به خود که آمدم، احساس خفگی امانم را بریده بود. احساس می کردم در هوایی مسموم نفس می کشم، پس به بهانه ای از آن مجلس خارج شدم، اما تصمیم جدی گرفتم درباره این صفت که گاه همچون خوره ای به جانمان می افتد، پرس وجو کنم. از این رو به سراغ برخی شهروندان رفتم.  سجاد کلاهدوز، طلبه 23 ساله؛ وی ضمن تأیید سنت پسندیده صله رحم، دید و بازدید را اصلی مهم خواند که در دین مبین اسلام به آن بسیار سفارش شده است، اما از هر دری سخن گفتن و خدای ناکرده مرتکب غیبت شدن را اشتباهی نابخشودنی می دانست.  وی، برای تکمیل سخنش، به این آیه استناد کرد: «ای مردمی که ایمان آورده اید! دوری کنید از بسیاری از گمان ها که گناه است و تجسّس نکنید و از همدیگر غیبت نکنید، آیا دوست دارد یکی از شما گوشت برادر مرده خود را بخورد، [بی شک] دوست ندارید، از خدا بترسید، همانا او توبه پذیر و مهربان است». (حجرات: 12)  نسرین موسوی، خانه دار و 27 ساله؛ وی معتقد است این صفت زشت، در جمع زنان بیش از مردان نمود می یابد. او می گوید: معمولاً ما خانم ها وقتی فرصتی پیدا می کنیم که دور هم جمع شویم، به سبب غفلت و پرگویی، مرزها و حدودها را نادیده می گیریم و وارد حریم شخصی دیگران می شویم و حتی عادت زشت دیگری که داریم این است که همیشه از خوبی ها چشم پوشی می کنیم و عیب های ریز و درشت دیگران برایمان برجسته و نقل ونبات مجلسمان می شود. این بانوی خانه دار به روایتی از رسول اکرم(ص) اشاره می کند که خطاب به ابوذر فرموده است: «ای ابوذر! از غیبت دوری کن که از زنا بدتر است، چون زناکار پشیمان می شود و از خدا آمرزش می طلبد و خدا هم او را می بخشد، ولی غیبت با توبه آمرزیده نمی شود، مگر با عفو صاحبش (غیبت شونده)»[4] به راستی کدام یک از ما تحمل چنین عقوبتی را داریم؟!  رضا نفیسی که آموزگار است می گوید: چرا سبزی با هم بودنمان، با غیبت و بدگویی، زرد و پژمرده شود؟! بهتر نیست در محافلمان و در شب نشینی های خانوادگی و فامیلی، از پند و اندرز بزرگان و حتی پدران و مادرانمان بگوییم؛ ازتجربه های گران قدرشان و از رمز کامیابی انسان های موفق. می توانیم ضرب المثل های قدیمی را برای فرزندانمان بازگو کنیم یا قصه و روایت شیرینی را نقل کنیم. حتی می توانیم همچون شب یلدا، تفألی به دیوان حافظ بزنیم و آن را تفسیر و معنا کنیم.  این معلم فهیم خاطرنشان می کند: دید و بازدیدها، بهترین فرصت است که درباره اخلاق های پسندیده صحبت کنیم، تا فرزندانمان به سمت و سوی کردار، گفتار و پندار نیک، هدایت و از رذایل دور شوند، نه اینکه ناخواسته با ارتکاب یکی از این رذایل اخلاقی، همچون غیبت که گناهی کبیره است، این عمل زشت را در مهمانی ها و دید و بازدیدهایمان باب کنیم و جا بیندازیم.  وی در نکوهش این عمل، روایتی از امام حسین(ع) نقل می کند که به مردی که نزد حضرتش غیبت می کرد فرمود: «ای مرد! از غیبت دست بردار؛ چون نان خورشِ سگان جهنم است.»[5] بنابراین، این عمل به اندازه ای زشت و قبیح است که در تصورمان نمی گنجد.  حجت الاسلام والمسلمین حائری نیا نیز در مقام یک روحانی و پیش نماز، با سرزنش کسانی که خواسته یا ناخواسته این عمل ناپسند را انجام می دهند، حدیثی از امام باقر(ع) را یادآور می شود که فرموده است: «غیبت کردن از سه گروه، گناه شمرده نمی شود: یکی، صاحب بدعت؛ دوم، پیشوای ستمکار و سوم، فاسقی که آشکارا مرتکب گناه می شود».[6]  وی می افزاید: اما درخصوص برادر و خواهر مؤمن، هرگونه سخن پراکنی و فاش کردن اسرار یا عیب های آنها در جایی که خودشان حضور ندارند، غیبت و گناهی کبیره است که کفاره دارد.  \*\*\*  امام صادق(ع) درباره کفاره این عمل قبیح فرمود: «از پیامبر گرامی اسلام سؤال شد: کفاره غیبت کردن چیست؟ فرمود: هرگاه از کسی یاد کردی که درباره او غیبت کرده یا شنیده ای، برایش از خدا طلب بخشش و آمرزش کن».[7]  رسول خدا(ص) همچنین فرموده است: «مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب الهی دارد: 1. احترام به او در هنگامی که حضور ندارد؛ 2. دوستی قلبی با او؛ 3. شریک ساختن او در ثروت؛ 4. حرام دانستن غیبت او؛ 5. عیادت از وی در حال بیماری؛ 6. شرکت در تشییع جنازه اش...».[8]  با خود می اندیشم به راستی چرا با این همه سخن و حدیث، باز شیرینی گناهی، ما را از عذاب آن غافل می کند؟ باز هم از این و آن می گوییم، به بهانه دل جویی در کار هم سرک می کشیم و با یک لحظه غفلت، زحمت و عذاب یک عمر هیزم کشی جهنم را به تن می خریم؟!  به نعمت، مال و حتی شادی دیگران حسد می ورزیم و به جای اصلاح عیب هایمان و یافتن راه های پیشرفت و ترقی، با بزرگ جلوه دادن عیب های دیگران، شخصیت کاذبی برای خود ترسیم می کنیم. به دست آوردن ارزشی پوشالی به قیمت تخریب شخصیت دیگران؟! کاش حتی لحظه ای حاصل این عمل زشتمان را تجسم می کردیم. خوردن گوشت برادر! اما نه، از این پس نه!  **اخلاق در خانواده(6)**  **وقتی همه چیز به هم می ریزد**  **ملیحه متغیر**  اولین باری بود که وقتی شیرین حرف می زد، به چشمانش نگاه نمی کردم، یعنی نمی توانستم. برای تأیید حرف هایش، مرتب سرم را تکان می دادم؛ با اینکه آنها را در دل قبول نداشتم. خودم را به درست کردن سالاد سرگرم کرده بودم، حتی وقتی خواست کمکم کند، اصلاً نپذیرفتم. نمی دانم چرا، او هم نمی دانست چرا، ولی هر دو می دانستیم که این مسئله از کجا آب می خورد. شیرین، زن برادرم بود و دخترعمویم. حدود دو هفته پیش بود که آبجی سهیلا مشاجره سختی با شیرین داشت، به خاطر حرف های خاله زنکی که چرا فلان کار را کرده و بهمان حرف را زده. شیرین به خاک پدرش قسم می خورد که منظوری نداشته و فلان حرف، ناخودآگاه به زبانش آمده است. مطمئن بودم که شیرین دختر بدجنسی نیست و اهل گوشه و کنایه هم نیست، اما اگر پای حرف های سهیلا هم می نشستی پر بیراه نمی گفت. آن طور که سهیلا تعریف می کرد، قبل از اینکه شیرین سرکوفت بچه دار نشدن سهیلا را به او بزند، داشته از روز زایمان خودش می گفته، پس حتماً قصدی داشته است.  اوایل، مادرم سهیلا را آرام می کرد و به او می گفت که زیادی حساس شده، اما با ادامه دار شدن بدگویی های سهیلا، مادرم هم برای هر حرفی او که پشت سر شیرین می زد، تأییدیه ای داشت که بوی کینه می داد. هر وقت هم پای اجاق گاز می ایستاد یا مشغول شستن ظرف بود، مدام با خودش حرف می زد و به خود لعنت می فرستاد که چرا با قوم و خویش وصلت کرده است. البته سهیلا هم خیلی باریک بین و حساس شده بود. یادم هست بعد از اینکه چند باری پشت سر هم به خانه ما آمد و از شیرین گله کرد، من طبق معمول، یک استکان چایی ریختم و جلویش گذاشتم. سهیلا با دیدن چایی اخمی کرد و گفت: انگار زیاد می رم و می یآم، نه؟ من که منظور سهیلا را نفهمیده بودم، گفتم: این چه حرفیه آبجی؟ سهیلا گفت: سینی چایی رو می گیرن جلوی آدم یا هل می دن جلوش؟ کلی قسم و آیه خوردم که منظوری نداشتم و همان لحظه بود که خودم را جای شیرین گذاشتم، اما به هرحال هر وقت سهیلا پشت سر شیرین حرفی می زد ناخودآگاه حس بدی به شیرین پیدا می کردم.  چند روز پیش، مادرم آش پخت و سهم سهیلا را همان موقع به خانه اش بردیم و دور هم کلی گفتیم و خندیدیم. در آن میان، آقاجون گفت: جای علی و شیرین خالیه، دلم برای «ترانه» تنگ شده. سهیلا هم دوباره شروع به گله گذاری کرد و گفت که به صاحب این نذر قسم، فلان سال که شیرین آش پخته بود همان حرف را به من زد و دلم شکست و لب به آشش نزدم. مادرم هم سری تکان داد و با دست روی زانویش زد و گفت: این چیزا رو نمی دونستم، چرا به من نگفته بودی؟ آقاجون که حس کرد نزدیک است عیششان به طیش مبدل شود، ناراحت شد و گفت: زن، دوباره شروع نکن، تو که اون روز اون جا نبودی. مادرم با عصبانیت پشت دستش زد و گفت: دخترت که اون جا بود، یعنی تو به دخترت اطمینان نداری؟ بعد نگاهی به من انداخت و با دلخوری گفت: می بینی؟!  من که دیگر حوصله این حرف ها را نداشتم، کنترل تلویزیون را برداشتم، کانال را عوض کردم و گفتم: والّا چی بگم! آقا جون همان طور که با حالتی عصبی، تسبیح را در دستانش می چرخاند، زیر چشمی نگاهی به سهیلا انداخت و گفت: ببین دختر، همه این آتیشا از گور تو بلند می شه. شیرین زن داداشته، دخترعموته، عموی خدابیامرزت دخترش رو به دست ما سپرد، اینو می فهمی یا هنوز می خوای با حرفات همه رو بندازی به جون هم؟ سهیلا بغض کرد و گفت: آخه آقاجون مگه دروغ می گم؟ آقاجون سرش را برگرداند و آرام زیر لب گفت: اگه دروغ می گفتی که می شد تهمت. سهیلا بلند شد و رفت داخل آشپزخانه. آقاجون رو به مامان کرد و گفت: خانم، یه طرفه به قاضی نرو، سهیلا دخترته درست، اما شیرین هم عروسته. مادر با عصبانیت گفت: نه، عروسم نیست. آقاجون پوزخندی زد و گفت: چطور بعد از این حرف و حدیثا دیگه عروست نیست؟ بعد از این غیبتا؟ تو که جونت در می رفت واسه شیرین. بعد نفس عمیقی کشید و گفت: لااله الاالله.  فردای آن روز سر سفره ناهار که نشسته بودیم، آقاجون رو کرد به مادرم و گفت: شب جمعه دست مریم و سهیلا رو بگیر و برین خونه داداشم. زودتر هم برین که به عطیه کمک کنین. مامان با اخم گفت: اون جا واسه چی؟ آقاجون همان طور که لقمه را می جوید، به چشمان مادر خیره شد. چند لحظه فقط سکوت بود و سکوت. آقاجون سرش را پایین انداخت و همان طور که کشمش های پلو را جدا می کرد زیر لب گفت: نوبت عطیه اس که قرض الحسنه فامیلی رو تو خونه اش بندازه، یعنی تو نمی دونستی؟ مامان که انگار از اشتها افتاده بود با اکراه گفت: نه. آقاجون همان طور که سرش پایین بود گفت: ولی اینو می دونستی که من از اول ازل، پلو کشمش دوست نداشتم. من و رسول در سکوت مطلق به مامان نگاه می کردیم. مامان به لکنت افتاد و گفت: خب... نمی دونستم چی درست کنم! آقاجون قاشق را زد توی بشقاب و گفت: زینت! نقل من این حرفا نیست. نقل من اینه که وقتی تو با یکی بد می شی، همه جوره سنگ تموم می ذاری. خدا به داد شب جمعه برسه. بعد سریع از جایش بلند شد و کتش را برداشت و از خانه زد بیرون. رسول به مامان نگاهی انداخت و گفت: یعنی کجا رفت؟ مامان زد زیر گریه و گفت: نمی دونم، نمی دونم چی کار کنم، انگار دیگه عطیه و شیرین و همه کس و کارشون جلوی چشام سیاه شدن. رسول زیر لب گفت: یکی از همون کس و کارشون باباس دیگه؟ مامان جوابی نداد و فقط گریه می کرد. دست از خوردن کشیدم. از شیرین متنفر شده بودم. نمی دانم، شاید هم بی گناه بود، ولی فعلاً مامان و آقا جون که به ندرت دعوایشان می شد، به خاطر اون و خانواده اش از همدیگر دلخور بودند.  بعدازظهر، به اصرار مامان داشتیم چهل تکه می دوختیم تا به سهیلا بدهیم. به قول مامان، دو سال پیش قولش را به سهیلا داده بودیم. رسول هم پای تلویزیون، داشت فوتبال تماشا می کرد. مامان همان طور که سوزن را به پارچه های رنگی فرو می کرد گفت: عموی خدابیامرزت، قبل از مردنش بابات رو کم نچزوند. عموت یه زمینی داشت که بابات خیلی از اون زمین خوشش می اومد. چند بار به عموت رو انداخت و گفت که بهش بفروشه، قبول نکرد که نکرد. گفتیم برین قیمت کنین، هر چی بنگاه گفت ما می دیم. گفت: نه، می خوام بدمش به شاهرخ. شاهرخ هم با اون زن گرفتن ناغافلش از ارث محروم شد. زن عموتم بعد از مرگ شوهرش، زمین رو فروخت و خوردند. اگه پدرت اون زمین رو خریده بود، الان ما این وضع رو نداشتیم.  رسول سرش را برگرداند و نگاهی به مامان انداخت و گفت: مامان تا حالا این چیزا رو نگفته بودی! مامان همان طور که سرگرم کوک زدن بود گفت: پیش نیومده بود پسرم. رسول پوزخندی زد و گفت: پس خدا شیرین رو خیر بده که همه کینه ها رو زنده کرد. مامان سرش را بالا آورد و یک نگاه به رسول و بعد هم نگاهی به من کرد. من هم شانه هایم را بالا انداختم. مامان گفت: اگه اون زمین رو داشتیم، لااقل خرده خرده یه سرپناه می ساختیم تا چند سال دیگه رسول آواره نشه». این بار رسول سرش را برگرداند و نگاهی به مادر انداخت، اما چیزی نگفت. تا شب جمعه، آقاجون و مامان با هم حرف نزدند. می دانستم از بگو مگوی ساده سهیلا و شیرین که البته سهیلا پیازداغش را زیاد کرده بود، کار به اینجا کشیده بود. حیف شد، همه جمعه ها ما و خانواده عمو دور هم جمع می شدیم و آش رشته می خوردیم و کلی می گفتیم و می خندیدیم؛ اما حالا یک ماهی می شد که ما با خانواده عمو رفت وآمد نداشتیم و نقل مجالسمان غیبت کردن از آنها بود. البته مطمئنم که زن عمو دلیل رفت وآمد نکردن مادرم را می دانست.  شب جمعه، همگی به جز سهیلا رفتیم خانه عمو. خواهر زن عمو و خانواده دایی هم آمده بودند. اولش به گفت وگو و دادن و گرفتن پول گذشت. زن عمو از آقاجون خواست که پانصدهزار تومان از قرض الحسنه خانوادگی بردارد و به شاهرخ بدهد. آقاجون تا آمد حرفی بزند، رسول پرید وسط حرفش و گفت: زن عمو، شاهرخ می خواد زمین بخره؟ زن عمو گفت: «نه زن عمو، کی این دور و زمونه با این پولا می تونه زمین بخره. رسول که حرف هایش بودار شده بود، گفت: حیف، حداقل اون زمینی رو که به ما نفروختین، برای شاهرخ می ذاشتین، همون که آقاجون برای خریدش التماستون کرد! آقاجون که انگار گر گرفته بود فریاد کشید: ساکت شو پسر، این حرفا به تو نیومده. ولی مامان انگار دلش خنک شده بود، با وجود این با حالتی کلافه و عصبی مدام به روسری اش ور می رفت. چند دقیقه بعد هم، خدا نصیب گرگ بیابان نکند، وقتی ترانه آمد و روی زانوی مامان نشست، مامان رو به علی کرد و گفت: «نباید نوه ام رو بیاری من ببینمش؟ انگار دیگه خانوادت رو نمی شناسی! سهیلا هم که دلش خونه...» زن عمو به زور لبخندی زد و به مامان گفت: «راستی زینت خانم! سهیلاجون چرا نیومد؟» مامان همان طور که به علی نگاه می کرد گفت: «والّا چی بگم...!»  همه ساکت شدند و به همدیگر نگاه کردند. شیرین از داخل آشپزخانه با دست به من اشاره می کرد تا پیشش بروم، اما انگار حرف های سهیلا و مادرم روی من هم تأثیر گذاشته بود. احساس می کردم حرف های شیرین، حرکات شیرین، راه رفتن شیرین و هر کاری که می کرد، مثل آدم های بدجنس شده است و از او بدم می آمد. به همین دلیل به اشاره هایش اعتنا نکردم و به تلویزیون خیره شدم. با خودم فکر کردم پشت سر دیگران حرف زدن، چقدر در رفتار و حرف های همه تأثیر می گذارد، ناخودآگاه همه با کسی که پشت سرش بد می گویند، بد می شوند.  مادرم بعدازظهر فقط یک خاطره کوچک تعریف کرده بود، ولی چقدر روی رسول تأثیر گذاشته بود و من که هیچ بدی از شیرین ندیده بودم، با بدگویی های سهیلا و مادرم، چقدر از او متنفر شده بودم.  آقاجون که اشاره های شیرین را دیده بود، بلند شد و به آشپزخانه رفت و چند دقیقه ای با شیرین حرف زد. چند دقیقه بعد آقاجون خندان وارد سالن شد و پشت سرش، شیرین با سینی شیرینی آمد و رو به مامان کرد و گفت: «زن عمو اگه به خاطر سهیلا از من دلخورین، من عذرخواهی می کنم، حلالم کنین. به خدا قسم من اصلاً منظوری نداشتم. سهیلا دخترعمومه، جای خواهر نداشتمه» و خم شد روی مامان را بوسید. مامان که صورتش قرمز شده بود، دستپاچه اطرافش را نگاه کرد و گفت: والّا چی بگم، سهیلا دلخوره، من که از تو بدی ندیدم».  شیرین گفت: من همین الان تلفنی با سهیلا صحبت کردم و گفتم که منظورم درددل بوده، نه چیز دیگه، خلاصه از دلش درآوردم. حالا هم من و علی می ریم دنبالش، منتظرمونه.» مامان خنده ای کرد و گفت: «دستت درد نکنه شیرین جان.» باخنده مامان، دلم آرام گرفت. شیرین رو کرد به من و با اشاره از من خواست که بروم و سینی شیرینی را از او بگیرم. من هم از جا پریدم و به سمتش رفتم. این بار احساس کردم حرف زدن های شیرین، حرکات شیرین، راه رفتن شیرین و هر کاری که می کند مثل آدم های خوب و دوست داشتنی است...  **پی نوشت ها:**  [1].www.farsnews.com.  [2]. میزان الحکمه، ج 1، ح 44570.  [3]. بحار الانوار، ج 75، ص 249.  [4]. وسائل الشیعه، ج 12، ص 280.  [5]. بحارالانوار، ج 78، ص 117.  [6]. میزان الحکمه، ج 9، ص 4461، ح 15515.  [7]. کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 357، ح 4.  [8]. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 398. |